



پیغام عشق

قسمت پانصد و هشتاد و ششم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۹۷ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹۸

اندر آن کاری که ثابت بودنی ست

قایمی ده نفس را، که مُثنی ست

*مُثنی: خمیده، دوتا، در این جا به معنی سست کار و درمانده

خداوندا، ما باید در هر کاری به جای ایستادن روی من ذهنی، فضا را بگشاییم و حضور و ثبات داشته باشیم. این نفس یعنی من ذهنی ما، دید دویی دارد و مقاومت و قضاوت می کند تو به ما «ریشه داری» و ثبات بده که به ذات زندگی یا ذات خود قائم شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹

تو از خواری همی نالی، نمی بینی عنایتها

مخواه از حق عنایتها و یا کم کن شکایتها

[عنایت‌های خدا و زندگی به صورت قضا و کُن فکان هستند که ما با فضاگشایی آنها را بدست می آوریم؛ در حالی که من ذهنی عنایت را در مادیات و چیزهای این دنیایی می بیند.] از خار و ذلیل شدن در من ذهنی ات می نالی و با فضابندی، عنایت‌های خداوند را نمی بینی. یا از خدا عنایت نخواه و یا اصلاً شکایت نکن. با شکایت جلوی عنایت خدا را خواهی گرفت.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۴

تشنه را دردِ سر آرد بانگِ رعد

چون نداند کو کشاند ابرِ سعد



تشنهٔ آب زندگی با شنیدن صدای رعد، بانگ از دست دادنِ همانیدگی‌ها، دچار سردرد می‌شود؛ چراکه نمی‌داند این بانگ مهیب، ابر سعادت و باران رحمت خدا را در پی دارد. [هنگام از دست دادنِ همانیدگی‌ها با رضا و صبر، باران رحمت الهی را از فضای گشوده‌شده دریافت می‌کنید.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۵

چشمِ او مانده‌ست در جویِ روان

بی‌خبر از ذوقِ آبِ آسمان

اما چشمِ من ذهنیِ تشنه، بر آبِ روانِ جویبارِ من‌ذهنی و هشیاری جسمی دوخته شده است؛ گرچه از ذوقِ آبی که از آسمان گشوده‌شده و مرکز عدم با فضاگشایی می‌آید بی‌خبر است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۶

مَرکَبِ هَمَّتِ سَویِ اسبابِ راند

از مُسَبِّبِ لاجَرَمِ محروم ماند

چون آن من‌ذهنی همه همت و تلاش خود را صرف علت و اسباب ذهنی می‌کند، یعنی حواسش به همانیدگی‌ها و فکرهای من‌ذهنی بوده که از کدام فکر و همانیدگی زندگی بگیرد؛ به‌ناچار از مسبب‌الاسباب یعنی خداوند که در فضای باز شده‌است، محروم مانده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

آنکه بیند او مُسَبِّبِ را عیان

کی نهد دل بر سبب‌های جهان؟



[عیان دیدنِ مسببِ زمانیست که عین آن شوی و این کار مستلزم فضاگشاییست.] آن انسانی که فضا را باز می‌کند و مُسَبَّبِ الاسباب یعنی خداوند را آشکارا می‌بیند، کی ممکن است به سبب‌های این جهانی یعنی همانیدگی‌ها دل ببندد؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۲۲

چون بینی بر لب جو سبزه مست

پس بدان از دور کآنجا آب هست

هر گاه از مسافتی دور برکناره جویبار، درخت و گیاهان سبز دیدی، بدان که در آن جا قطعاً آبی وجود دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۲۳

گفت: سیمَاهُمُ وَجُوهُ كَرْدگَار

که بُودَ عَمَّازِ بَارَانِ، سبزه‌زار

*سیمَاهُمُ وَجُوهُ: باطن اشخاص از ظاهر رخسارشان نمایان است.

عَمَّاز: بسیار سخن‌چین، اشاره کننده با چشم و ابرو، در مثنوی غالباً به معنی آشکار کننده به کار رفته است.

خداوند فرمود: ظاهر و زندگی بیرونی انسان‌ها انعکاسِ مرکزشان است. به همین جهت وجود سبزه‌زار نشان‌دهنده این

است که باران باریده است. [اگر در مرکزتان همانیدگی و من‌ذهنی وجود دارد بیرون‌تان نیز درد خواهد بود.]

قرآن کریم، سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۹

«... سِیْمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثْرِ السُّجُودِ...»

«نشانه آنان در چهره‌شان از اثر سجود (تسلیم و فضاگشایی) پیداست...»



قرآن کریم، سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۴۱

«يُعَرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّمَاتِهِمْ...»

«کافران را به نشان صورتشان می شناسند...»

[انعکاس من ذهنی در کارهای بیرونی و صورت ظاهری ما نمایان است.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۲۴

گر ببارد شب، نبیند هیچ کس

که بود در خواب هر نفس و نفس

اگر شب باران ببارد، کسی آن را نمی بیند، زیرا که معمولاً انسان‌ها، شب‌ها در خواب هستند. [به عبارت دیگر ما نمی توانیم لطف خداوند را با ذهنمان اندازه بگیریم ولی می توانیم بفهمیم که زندگی بیرونی مان که انعکاس درونمان است بهتر می شود بنابراین متوجه می شویم که باران باریده است.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۲۵

تازگی هر گلستان جمیل

هست بر باران پنهانی، دلیل

طراوت و شادابی هر گلستان زیبا دلیل بر اینست که شب هنگامی که همه خواب هستند باران باریده و کسی بارش باران را ندیده است.

[اگر گلستان بیرون و درون ما هر روز آبادتر و زیباتر می شود به دلیل بارش رحمت و عنایت‌های خداوند است.]



حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۲۴۴

میان عاشق و معشوق، فرق بسیار است

چو یار ناز نماید، شما نیاز کنید

بین انسان به عنوان عاشق و خدا به عنوان معشوق فرق بسیاری هست زیرا انسان در ابتدا من ذهنی ست اما پس از فضاگشایی های پی در پی از جنس خدا و زندگی می شود؛ اما اگر خدا، یار، ناز می کند ما باید حس نیاز کرده و بگوییم: خدایا من محتاج و نیازمند تو هستم و فضا را بگشاییم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

هزار ابر عنایت بر آسمانِ رضاست

اگر ببارم از آن ابر بر سرت ببارم

ای انسان، هزاران ابر عنایت من، بر آسمانِ رضا با فضاگشایی تو می بارد، اگر عنایت و رحمتم را بر سر تو ببارم از آن ابر رضا می ببارم؛ به عبارت دیگر رضا یعنی پذیرش اتفاق این لحظه بدون قید و شرط و بدون هیچ گونه استدلال و اعتراضی.

سعدی، موعظ، غزل شماره ۲۱

به حوادث متفرق نشوند اهل بهشت

طفل باشد که به بانگِ جرسی برخیزد

*جرسی: زنگ

اهل بهشت، انسان هایی که فضاگشایی می کنند و از جنس خدا هستند، با حوادثی که ذهن نشان می دهد، متفرق نشده و به ذهن نمی روند. آن طفل است که با صدای من ذهنی و زنگ همانیدگی ها، بلند شده و از فضای یکتایی خارج می شود.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۰۶

قهر را از لطف داند هر کسی

خواه دانا، خواه نادان، یا حسی

هر کسی قهر را از لطف تشخیص می‌دهد چه دانا، چه نادان و یا چه خس و پست باشد. [ولی بعضی مواقع لطف در قهر پنهان می‌شود و قهر در لطف].

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۰۷

لیک لطفی قهر در پنهان شده

یا که قهری در دل لطف آمده

اما لطفی که در قهر پنهان شده و یا قهری که در دل لطف پوشیده شده...

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۰۸

کم کسی داند مگر ربّانی

کش بود در دل محک جانی

چنین لطف و قهری که در دل هم پنهان و پوشیده شده، برای انسان‌ها آشکار نمی‌شود مگر یک شخصِ خداشناس که از فضای گشوده‌شده محک و سنجش جانی داشته باشد.

[خیلی مواقع زندگی لطف را در قهر پنهان می‌کند به‌عنوان مثال، گاهی اوقات شما باید از چیزی یا کسی که با او همانند هستید حتماً جدا شوید، ظاهرش بسیار سخت است ولی در باطن، لطف و عنایت خداوند را به‌همراه دارد].



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۰۹

باقیان زین دو گمانی می‌برند

سوی لانه‌ی خود به یک پر می‌پرند

سایر مردم در تشخیص قهر و لطف درهم پوشیده، پیرو ظن و گمان خویش‌اند و به‌ناچار فقط با یک بال، آن هم بالِ ذهن به‌سوی خدا و زندگی پرواز می‌کنند. در اصل انسان باید با دو بال به سوی مقصود و فضای یکتایی پرواز کند، یکی بالِ هشیاری است و یکی هم بالِ ذهن، منتها بالِ ذهن از بالِ هشیاری و مرکز عدم قوت می‌گیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۲

آنچه عین لطف باشد بر عوام

قهر شد بر نازنینانِ کرام

*کرام: جمع کریم، به‌معنی بخشنده، جوانمرد

آن چیزی که در نظر عوام، من‌های ذهنی، لطف جلوه می‌کند، در نظر نازنینانِ بخشنده و بزرگ، انسان‌هایی که روی خود کار کرده و ذهنشان را تماشا می‌کنند، عین قهر نمود می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۳

بس بلا و رنج می‌باید کشید

عامه را تا فرق را تانند دید

انسان‌های عامی یعنی کسانی که من‌ذهنی دارند، باید فضاگشایی کنند، درد هشیارانه و زحمت زیادی بکشند تا فرق میان لطف و قهر زندگی را تشخیص دهند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۴

کین حروفِ واسطه ای یارِ غار

پیشِ واصلِ خار باشد، خار، خار

زیرا ای دوست صمیمی که در غارِ عالم یار هم هستیم، این کلمات واسطه و حروفِ من‌ذهنی پیش انسان‌هایی که به خدا زنده شده‌اند، خار است و خار است و خار. زیرا انسان‌های زنده به زندگی با همدیگر با خدایت درون حرف می‌زنند نه با من‌ذهنی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۵

بس بلا و رنج بایست و وقوف

تا رهد آن روح صافی از حروف

پس باید درد هشیارانه و زحمت بسیار کشید و آگاهی یافت، تا آن روح صاف، هشیاری حضور، از شکایت و حرف‌های من‌ذهنی برهد.

با تشکر:

جیران



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۹۷ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۶

لیک بعضی زین صدا گرتتر شدند

باز بعضی صافی و برتر شدند

اما بعضی از مردم، از شنیدن فکریایی که از ذهن می‌گذرد و انعکاس زندگی‌ست، کترتر شدند یعنی جذب فکریهای همانیده من‌ذهنی شدند. [زیرا ذهن به‌جای خود صدا انعکاس صدا و تقلید آن را می‌شنود.] در عوض بعضی دیگر از مردم فضا را باز کردند به‌عنوان حضور ناظر از فکرها فاصله گرفته و خود را به‌صورت هشیاری خالص شرطی‌نشده شناسایی کرده و به زندگی زنده شدند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۷

همچو آب نیل آمد این بلا

سعد را آبست و، خون بر آشقیا

*آشقیا: جمع شقی، به‌معنی تیره‌بخت، نگون‌بخت

این بالای همانیده شدن با کلمات و فضای تقلید ذهن مانند آب نیل است. برای انسان نیک‌بختی که فضا را باز می‌کند و با انبساط فضای درون و حضور ناظر عمل می‌کند، آب گواری زندگی‌ست و برای انسان نگون‌بختی که جذب ذهن است، مرتب مقاومت و قضاوت می‌کند، تبدیل به خون شده و زندگی زنده این لحظه را تبدیل به مانع، مسئله و دشمن می‌کند.

قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۳

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.»

«راه را به او نشان داده‌ایم. یا سپاسگزار باشد یا ناسپاس.»



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۸

هر که پایان بین تر، او مسعودتر

جدتر او کارد که افزون دید بر

هر کسی که عاقبت اندیش تر باشد، در این لحظه فضا را باز کند و مرکز عدم را تجربه کند، قطعاً او خوشبخت تر است و پایان را می بیند. کسی با سعی بیشتر بذری می کارد که میوه و محصول آن را بیشتر می بیند. هر چه بیشتر فضا را باز می کند و خرد زندگی به فکر و عملش می ریزد سرانجام و ثمره آن را خواهد دید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۹

زانکه داند کین جهان کاشتن

هست بهر محشر و برداشتن

زیرا چنین انسانی می داند که کاشتن در این جهان، برای قیامت، یعنی زنده شدن به بی نهایت خدا و برداشت محصول در آن لحظه است.

[کم کم که فضا را باز می کنید و متوجه می شوید از جنس زندگی هستید، قیامت شما فرامی رسد، هشیاری روی هشیاری منطبق شده و به بی نهایت زندگی زنده می شوید].

حدیث

«الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ.»

«دنیا کشتزار آخرت است.»



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۳۴

ای ضیاء الحق، حسام الدین بگیر

یک دو کاغذ برفزا در وصف پیر

مولانا به یار زنده به زندگی اش، حسام الدین می گوید: ای ضیاء الحق، ای نور خداوند، در توصیف پیر و اهمیت آن در راه زنده شدن به خدا، یکی دو برگ کاغذ اضافه کن.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۳۵

گرچه جسم نازک را زور، نیست

لیک بی خورشید، ما را نور، نیست

اگرچه من ذهنی تو این قدر ضعیف، نازک و شفاف شده است که نور درونت از چهاربعد مادی تو به بیرون می تابد، ولی ما بدون نور خورشید تو، نور و راهنمایی نداریم و کاری نمی توانیم بکنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۳۶

گرچه مصباح و زُجاجه گشته ای

لیک، سرخیلِ دلی، سررشته ای

*مصباح: چراغ

*زُجاجه: شیشه، حبابِ چراغ

*سرخیل: رئیس جمعیت، سرلشگر



گرچه مثل چراغ و حباب هستی، اما حقیقتاً سرلشکر دل‌ها هستی و سررشته معنوی و زنده شدن به حضور در دستان توست، چراکه خورشید درونت طلوع کرده و به زندگی زنده شده‌ای.

قرآن کریم، سوره نور (۲۴)، آیه ۳۵

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.»

«خدا نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او چون چراغ‌دانی است که در آن چراغی باشد، آن چراغ درون آبگینه‌ای و آن آبگینه چون ستاره‌ای درخشنده. از روغن درخت پربرکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد. روغنش روشنی بخشد هر چند آتش بدان نرسیده باشد. نوری افزون بر نور دیگر [یعنی هشیاری بر هشیاری منطبق می‌شود] هر کس را که بخواهد بدان نور راه می‌نماید و برای مردم مثلها می‌آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۳۷

چون سر رشته به دست و کام توست

دره‌های عقد دل، ز انعام توست

*سر رشته: کسی که مبدأ عملی است و به اصطلاح سرنخ کارها به دست اوست.

چون سررشته دل‌های معنوی به دست و اراده توست، پیغام‌ها، حکمت‌ها و مرواریدهای دل، جملگی از بخشش و دم حیات‌بخش تو جاری است.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۳۸

بَرنوِیسِ احوالِ پیرِ راه‌دان

پیر را بگُزین و عینِ راه دان

ای حسام‌الدین، احوال پیر راه‌دان را بنویس، همان پیری را انتخاب کن که عین راه است و راه را برای تو باز می‌کند. پیر دیگری در درون توست که از فضای گشوده‌شده خودش را به تو نشان می‌دهد، آن پیر خودِ زندگی یا خداست. [مولانا در این ابیات بیان می‌کند که بدون پیر، امکان رفتن از من‌ذهنی به فضای یکتایی وجود ندارد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۳۹

پیر، تابستان و خَلقان، تیرماه

خُلُقِ مانندِ شب‌اند و پیر، ماه

پیر مانند تابستان است و مردم مانند تیرماه، بدون فرارسیدن تابستان تیرماه نخواهد آمد. بدون پیر هم مردم نمی‌توانند به منظور آمدن به این جهان نائل شده و به خداوند زنده شوند، مردم همانند شب تاریک‌اند و پیر همچون ماه تابان بر آن‌ها روشنایی می‌اندازد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۰

کرده‌ام بختِ جوان را نام، پیر

کو ز حق پیر است، نه از آیام، پیر

من بختِ جوان کسی که فضای درونش را گشوده و نوبه‌نو از درون راهنمایی می‌شود را پیر عقل نام نهاده‌ام. زیرا چنین کسی به خداوند وصل شده، درواقع او پیر است، نه کسی که سنش بالا رفته و من‌ذهنی را نگه داشته است.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۱

او چنین پیری است کِش آغاز نیست

با چنان دُرّ یتیم، انباز نیست

*دُرّ یتیم: مروارید درشت و آبدار که به تنهایی در درون صدف پرورش یابد، مروارید گرانبها، مروارید یک دانه.

*انباز نیست: مانندی ندارد

آن پیر زنده به حضور، پیریست که آغاز و انجام ندارد یعنی مانند او در جهان وجود ندارد و از جنس هشیاری ازلی است؛ با چنان گوهر یگانه‌ای هیچ‌کس برابری نمی‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۲

خود قوی تر می‌شود خَمِرِ کُهْن

خاصه آن خمیری که باشد مِنْ لَدُنْ

*خَمِرِ کُهْن: شراب کهنه

*مِنْ لَدُنْ: از جانب الله

بی‌گمان، شراب کهنه یعنی خرد، برکات و ارتعاشی که از پیر به جهان جاری است در ایجاد مستی، قوی تر و مؤثرتر است. به‌خصوص آن شرابی که شراب غیبی باشد و از فضای گشوده‌شده بیاید. پیر به زندگی متصل بوده، هرچه فضای درونش گشوده‌تر می‌شود، شرابش گیراتر است.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۳

پیر را بگزین، که بی پیر این سفر

هست بس پُر آفت و خوف و خطر

پیر را برای پیمودن راه معنوی انتخاب کن، زیرا مسیر زنده شدن به خداوند بسیار آفت‌زا و پُر بیم و خطر است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۴

آن رهی که بارها تو رفته‌ای

بی قلاووز، اندر آن آشفته‌ای

*قلاووز: پیشاهنگ

هرآن راهی را که تو بارها با من ذهنی‌ات بدون کمک و راهنمای معنوی رفته باشی، بی‌گمان به حیرت و آشفته‌گی فکرها و دردهای من ذهنی دچار شده‌ای.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۵

پس رهی را که ندیدستی تو هیچ

هین مرو تنها، ز رهبر سر مپیچ

آگاه باش، مبادا در راهی که هرگز مشاهده نکرده‌ای، به تنهایی گام بگذاری و از راهبر و پیر سرپیچی کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۶

گر نباشد سایه‌ی او بر تو گول

پس ترا سرگشته دارد بانگِ غول



*گول: نادان، احمق

اگر سایهٔ پیر معنوی بر سر من ذهنی نادان تو نباشد، بانگ غول، راهنمایی‌های من ذهنی در بیابان ذهن، تو را سرگشته کرده و در فکرهای همانیده گیج می‌شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۷

غولت از ره افکند اندر گزند

از تو داهی تر درین ره بس بُدند

*داهی: دانا و زیرک

بانگ غول، آدرس‌های غلط من ذهنی در بیابان ذهن، تو را به بی‌راهه می‌برد. تو را در افسانهٔ خود، باورهای همانیده و دردها به تله می‌اندازد. تو که هیچ، زیرک‌تر و باهوش‌تر از تو نیز به دست او گمراه و سرگشته شده‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۸

از نُبی بشنو ضلالِ ره‌روان

که چه شان کرد آن بلیسِ بدِ روان

*نُبی: قرآن

*ضلال: گمراهی

*بلیس: ابلیس، شیطان

*بدِ روان: بد ذات



از قرآن بشنو که چگونه، من ذهنی بددل، که نماینده‌اش در مرکز ماست، انسان‌ها را به گمراهی و همانیدن با چیزهای این جهانی، درد و هشیاری جسمی می‌کشاند.

قرآن کریم، سوره رعد (۱۳)، آیه ۷

«... وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»

«... و هر قومی را رهبری است.»

حدیث

«اگر زمین [من ذهنی] بدون حجت [دلیل و راهنما] باشد، فرومی‌رود [و از راه منحرف می‌شود].»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۹

صد هزاران ساله راه از جاده دور

بُردشان و، کردشان ادبار و عور

*ادبار: بخت برگشتگی، روی گردانیدن اقبال

*عور: برهنه

من ذهنی شیطان صفت، صد هزار سال مردم را از رسیدن به راه راست فضاگشایی و زنده شدن به خداوند دور کرد، به درد و رنج ذهن انداخت، جامه هشیاری حضور و لباس پرهیز از همانیدگی‌ها را از تنشان بیرون آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۵۰

استخوانه‌اشان بین و مویشان

عبرتی گیر و مران خر، سویشان



به آثار و نشانه‌های کارهای بد و خراب‌کاری‌های رهبران من‌ذهنی پیشین نگاه کن، از آن‌ها عبرت و پند بگیر، مثل آن‌ها نباش و به راه آن‌ها نرو.

قرآن کریم، سوره نحل (۱۶)، آیه ۳۶

«فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ.»

«پس در زمین بگردید و بنگرید که عاقبت کار کسانی که پیامبران را به دروغ نسبت می‌دادند، چگونه بوده است.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۵۱

گردنِ خر گیر و سویِ راه گش

سویِ ره‌بانان و ره‌دانانِ خوش

گردن من‌ذهنی همچون خر را بگیر، مقاومت و ستیزه‌ات را صفر کن، فضا را بگشا و به سوی بزرگان معنوی، مولانا، حافظ، سعدی، فردوسی، عطار و... حرکت کن.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۵۲

هین مهلِ خر را و دست از وی مدار

زانکه عشقِ اوست، سوی سبزه‌زار

*مهل: رها مکن

آگاه باش، این من‌ذهنی را رها نکن و دائماً بر آن ناظر باش؛ زیرا من‌ذهنی مانند خر است و از روی طبیعتش به طرف سبزه‌زار همانیدگی‌ها میل می‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۵۳

گر یکی دم، تو به غفلت واهلش

او رود فرسنگ‌ها سوی حشیش

*هلیدن: رها کردن، واهلیدن نیز همین معنی را دارد.

*حشیش: گیاه خشک، در اینجا منظور علف است.

اگر برای یک لحظه از این من‌ذهنی غافل شوی و او را به حال خودش وانهی، فرسنگ‌ها از راه راست به جانب علف‌های خشک همانیدگی پیش می‌رود و تو بنده او خواهی شد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۵۴

دشمن راه است خر، مست علف

ای که بس خربنده را کرد او تلف

*خر بنده: آن که تیمار خر کند، مجازاً فرمانبردار هوای نفس.

خر من‌ذهنی، دشمن راه است و مست علفزار همانیدگی‌ها و خوشی‌های بیرونی است بدان که این ذهن بدون ناظر، بسیاری از شیفتگان‌ش را به هلاکت رسانده و در فکرهای پی‌درپی غرق کرده است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۵۵

گر ندانی ره، هر آنچه خر بخواست

عکس آن کن، خود بود آن راه راست



اگر راه راست را تشخیص نمی‌دهی، برعکس آن چه عمل کن که من ذهنی درخواست می‌کند. زیرا برخلاف میل من ذهنی عمل کردن خود راه راست است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۵۶

شاوَرُوهُنَّ پَسِ اَنگَه خَالِقُوا

اِنْ مَن لَّمْ يَعْصِهِنَّ تَالِفٌ

با من ذهنی مشورت کنید و آنگاه برخلاف مشورت آن، عمل نمایید. به راستی که هر کس در برابر من ذهنی سرکشی نکند یعنی به حرف‌هایش گوش بدهد و تابع آن گردد، هلاک شود.

با تشکر:

فاطمه



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com